

قدرت اجتماعی (۱ از ۵)

سه‌گانه **قدرت**، **ثروت** و **دانش** را ارزش‌های واسطه‌ای و **پیش‌نیازهای** دستیابی به سعادت و کمال حقیقی بوده است.

از این رو هر سه آنها را **خوب** و **خیر** قلمداد می‌کرد، ولی وقتی **عملکرد** آنها را در دستیابی به سعادت با یکدیگر مقایسه می‌کرد و معمولاً **دانش** را کاملاً مثبت (خیر و خوب)، **ثروت** را خاکستری یا خنثی (نه تماماً خوب و نه تماماً بد) و **قدرت** را بیشتر منفی (بد و شر) ارزش‌گذاری می‌کرد.

درجهان اجتماعی **مدرن**، برخی مدعی شدند که همین ارزیابی‌های **اخلاقی** و نگاه‌های واسطه‌ای به **قدرت** و **ثروت**، دست‌وپاگیر بوده و مانع توسعه و پیشرفت آنها شده است

دانش نیز به علوم تجربی (ابزاری) محدود شد و در خدمت همین **هدف** به کار گرفته شد،

آشکار شدن این نتایج و پیامدهای **ناخواسته** و **ناخوشایند** آنها، جنبش‌های اجتماعی و واکنش‌های **شدیدی** را نیز برانگیخت.

نخستین واکنش و جنبش اجتماعی در برابر **ثروت** شکل گرفت. ثروت دیگر نه یک امر خاکستری و خنثی (نه خوب و نه بد) بلکه **ریشه** بسیاری از ظلم‌ها و شرارت‌ها قلمداد شد و **مالکیت**، دزدی خوانده شد.

واکنش شدید بعدی در مقابل دانش، شکل گرفت و **خوش بینی** به آن نیز دچار تردید شد. تا پیش از این، **منازعات** و اختلافات برسر قدرت و ثروت را به قضاوت دانش می‌سپردند، ولی از این به بعد دیگر خود **دانش** نیز مورد نزاع و کشمکش بود. **دانش** دیگر نه تنها **راهنمای** ما به سوی سعادت نبود، بلکه به همراه قدرت و ثروت رو به **تاریکی** و ظلمت می‌نهاد.

انسان‌ها در این دنیا، با هم و به شکل **گروهی** و **جمعی** زندگی می‌کنند. هم زیستی انسان‌ها و زندگی جمعی آنها، همواره مسائل **مشترکی** پدید می‌آورد که باید با هم درباره آنها **تصمیم** بگیرند.

افراد، **گروه‌ها** و **جوامع** انسانی به دلایل متفاوت زیستی و طبیعی، جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی همواره **متفاوت** بوده‌اند. حتی در یک اجتماع کوچک انسانی نیز افراد و گروه‌ها با هم متفاوت‌اند.

وقتی **انسان‌ها** جمعی زندگی می‌کنند، این **تفاوت‌ها** نیز می‌تواند باعث اختلاف‌ها و تضادهایی در میان آنها شود. **تصمیم‌گیری** درباره مسائل مشترک و **رفع** اختلاف‌ها و تضادها میان افراد و گروه‌هایی که باهم زندگی می‌کنند، «**سیاست**» و «**عمل سیاسی**» را در زندگی اجتماعی پدید می‌آورد.

هرچه در گذر زمان، جوامع **پیچیده‌تر** می‌شوند، سیاست نیز **ضروری‌تر** و البته پیچیده‌تر می‌شود.

سیاست دو وجه یا **بُعد** اصلی دارد. **یک بُعد** آن تدبیر و تنظیم امور - که امروزه به **قانون** کاهش یافته - و **بعد** دیگر آن، ضمانت اجرای قانون است که نیازمند **قدرت** می‌باشد.

این پرسش که سیاست، قدرت است یا قانون؟ باید گفت **هر دو**. انتظار می‌رود که هرکس با اتکا به **عقل**، ایمان و تقوای خویش، **قانون** را رعایت کند، ولی برای اجرای قانون، باید از **قدرت** نیز استفاده کرد یا حداقل باید تهدید کرد که در صورت **تخلف** از قانون، از قدرت استفاده می‌شود.